بسم الله الرحمن الرحیم

# تأثیر پرسش‌ها و انتظارات از متن در فهم و تفسیر از متن

نکته‌ای که اینجا باید توجه کرد این است که اینها نمی‌گویند که ممکن است کسی سؤال بکند که چرا شما سراغ فهم متن نمی‌روید چرا نمی‌روید ببینید مؤلف چی گفته؟ این علتش این است که چون نمی‌شود نباید بروم برای آدم سنگین است می‌گوید که برای چی مفسر می‌خواهد خودش بازسازی بکند و یک معنایی درست بکند چرا نمی‌رود بفهمد که او چی گفته می‌گوید چون راه ندارد این نکته را باید توجه داشته باشید.

## نکته اول

نکاتی که در ادامه و تکمیل باید اینجا عرض بکنیم یکی این است که فهم را درواقع گشودگی نسبت به متن و مباحثه با متن می‌داند این را بر اساس آن اصول و نکات قبلی که گفتیم می‌گوید فهم فهمی که از متن یا پدیده انسانی است گشودگی ذهن مفسر نسبت به متن و مباحثه با متن و نوعی بازی ذهنی من اینها را چند تعبیر است چون خیلی به هم نزدیک بوده همه‌اش را با هم جمع کرده‌ام در تقسیم و اینها گاهی دارم جدا می‌نویسم چون حالا نکات مهمی نیست من همه‌اش را با هم جمع کرده‌ام اساس قصه در اینجا همان نکات قبلی است منتهی اینها در تکمیل آن نظریه بی‌تأثیر نیست.

این نظر می‌گوید که ذهن مفسر در مقابل یک متن یا اگر بخواهیم از متن هم بیاییم بیرون پدیده‌های انسانی که قرار می‌گیرد خوب اول چون تاریخ‌مند و زمان‌مند است با یک پیش‌فرض‌ها و انبان آغشته‌ای از پیش‌فرض‌ها مواجه با متن می‌شود و فهم در حقیقت نوعی گشودگی ذهن مفسر نسبت به متن است بر اساس مباحثه آن نکته محوری در اینجا این است که مفسر با متن مباحثه می‌کند این را دور هرمنوتیکی به آن می‌گویند یعنی یکی چیزی می‌گوید دیگری یک چیز دیگر می‌گوید و تو این گفتگو می‌رسند به یک نتیجه مشترک یک نتیجه جامع او نه مؤلف؛ مؤلف که مرده است مثلاً بعضی از این متفکران ما کتاب نوشته‌اند اسم کتابشان این است مؤلف مرده است مثلاً یک چنین چیزی یعنی شما هیچ‌وقت نباشد که فکر این باشید که بروید سراغ این‌که مؤلف چه می‌گوید او مرده و تمام شد و رفت باید ببینیم در متن چه چیزی منتفی است و چه صحبتی با شما می‌کند اینها می‌گویند که هم شما با متن صحبت می‌کنید هم متن با شما صحبت می‌کند متن نه مؤلف شما یک سؤالی را مطرح می‌کنید متن یک جوابی می‌دهد و حتی یک سؤالی از شما می‌کند و شما باید به او جواب بدهید تو این سؤال و جواب‌های متبادر شما به یک نتیجه‌ای و فهمی می‌رسید که ذهنتان استقرار می‌کند می‌گوید که این روش پرسش و پاسخ و گفتگو که روش افلاطونی بود او می‌گوید این روش را ما باید در میان نه مفسر و مؤلف و قصد او به کار ببریم بلکه میان مفسر و خود متن بکار ببریم و با این دور هرمنوتیک یعنی او چیزی می‌گوید او یک جوابی می‌دهد او یک سؤالی می‌کند یک جوابی می‌دهد همین‌جور با رفت‌وبرگشت آدم ذهنش به یک معنایی مستقر می‌شود و لذا می‌گوید که مفسر یک بازیگر است نه تماشاگر یعنی خودش هم یک چیزی می‌گذارد توی فهم و در دریافت آن مطلب این‌جور نیست که ذهن صاف بشود و مطلب را بفهمد مفسر در گفتگوی با متن قرار می‌گیرد و متن در گفتگوی با مفسر، مفسر متن قرار می‌گیرد و نهایتاً ذهن انسان یک گشودگی پیدا می‌کند به متن یا حالت گشودگی بر اساس مذاکره و مباحثه با متن حقیقت فهم است که به آن تأکید می‌کند.

البته این نکات که بعضی حالا می‌بینیم تو این متن‌هایی که آورده‌اند بعضی همین‌ها را گرفته‌اند و نقدش کردند اینها نکات خیلی ریشه‌ای این دیدگاه نیست آن نکته ریشه‌ای این دیدگاه همان چند نکته اول است که می‌گوید فهم ما تاریخ‌مند است در یک شرایط تاریخی قرار گرفته و نمی‌تواند از این شرایط بیرون بیاید.

## فهم تاریخ‌مند محوری‌ترین نکته در دیدگاه گادامر و هرمنوتیک نسبیت‌گرا

محوری‌ترین نکته در دیدگاه گادامر و هرمنوتیک نسبیت‌گرا فهم تاریخ‌مند است، فهم در زبان محقق می‌شود فهم زبان‌مند است و تاریخ‌مند است و اسیر آن شرایط تاریخی است و شرایط روان‌شناختی و محیطی خودش است.

این نکته خیلی نکته اساسی است حالا بعد هم می‌گوییم این را اگر گفتیم دلیل چی دارید مهم‌ترین دلیلشان این است دیگر چیزی وجود ندارد بقیه متن‌ها که ما مثلاً با متن بازی می‌کند شخص در مقام فهم یا گفتگو می‌کند یا گشودگی ذهن نسبت به متن است اینها همه آثار و بعضی تعابیر استعاری و کنایی است که بر آن اصل و پایه استوار است و همین‌طور حالا تعابیر دیگری دارند که من اینها را حالا دیگر جدا نمی‌دانستم ولی اشاره می‌کنم می‌گوید که خوب فهم حاصل امتزاج افق معنایی مفسر با افق اثر است یک افق معنایی در اثر است یک افق معنایی در ذهن مفسر است این دو افق امتزاج پیدا می‌کند تا فهم و تفسیر محقق بشود این هم باز یک تعبیری است که اینها دارند فهم یک اتفاق قابل پیش‌بینی و برنامه‌ریزی نیست و گاهی گادامر تعبیر کرده به اینکه اصلاً ما معیار و ضوابط مشخصی برای فهم نداریم فهم یک واقعه‌ای است در عالم رخ می‌دهد این‌جور که ما بیاییم بگوییم که روی این اصول رخ می‌دهد نه علتش این است که مفسر چنان بر دست و پای او زنجیرهای معرفتی و پیش‌فرض‌ها و انتظارات و سؤالات پیچیده که اصلاً او نمی‌تواند خودش را از این زنجیرها آزاد بکند و راحت بیاید تو این میدان و مثلاً چیزی مقصود کسی را بفهمد هر کاری بکند تو این دام و زنجیرها اسیر است و لذاست که فهم یک امر قابل پیش‌بینی قابل‌برنامه‌ریزی ضابطه‌مند و معیارمند نیست بلکه یک اتفاق است که در عالم اتفاق می‌افتد این اتفاق هم به این شکل است که فهم در درون قفس و تاریخ و شرایط ذهنی اتفاق می‌افتد و امری نیست که بشود آن را از آن شرایط تفکیکش کرد و جدایش کرد و به یک واقعیت منطوی در ذهن مؤلف مثلاً دسترسی پیدا کرد این هم نکته دیگری است که در اینجا گفتم.

اساس این دیدگاه در همین هفت هشت نکته‌ای است که جمع می‌شود و باز تأکید می‌کنم محوری‌ترین مسأله در اینجا آن محدودیت‌های ذاتی ذهن و فهم است که این محدودیت‌های ذاتی هم به تاریخ‌مندی و احاطه شرایط محیطی بر ذهن و فهم برمی‌گردد و هم به اینکه فهم با زبان آمیخته است و ما فهمی جدای از زبان نداریم اینها تقریباً این دو تا نکته اصلی قصه است آن‌وقت آن پیش‌فرض‌ها و پرسش‌ها و گفتگوی با متن و خیلی مسائل دیگر همه اینها روبنای قضیه است آدم توی انسان‌ها در یک زندان محصور شده به دیواره‌های محیط و شرایط تاریخی و اجتماعی و روان‌شناختی اسیر هستند و محصور هستند و لذا همه‌چیز را از آن زاویه می‌توانند ببینند نمی‌تواند خودش را از آن زاویه بیرون ببرد این مثل این است که آدم‌هایی در زندانی محصور باشند و راه آنها به بیرون منحصر مثلاً به یک یا چند تا حفره‌ای باشد که در این دیواره‌ها وجود دارد اول تا آخر اینها بیرون را می‌توانند از درون و خلال این سوراخ‌ها و حفره‌هایی که در اینجا گذاشته شده ببینند هیچ‌وقت نمی‌تواند بیاید بالای زندان بایستد و محیط بیرونش را کاملاً و قشنگ با همه جوانب و ابعادش بسنجد هر کاری بکند تو این چهارچوب و تو این محیط قرار گرفته که محیط گفتیم حالا محیط درونی است محیط بیرونی است که او گاهی به‌عنوان سنت می‌گوید گاهی به‌عنوان تاریخ می‌گوید و با تعابیری از این قبیل که گفته شد و گفتیم این اختصاص به متن به معنای گفتار یا نوشتار هم نیست حتی این را تعمیم داده‌اند به آثار تاریخی پدیده‌های انسانی و دستاوردهای انسانی اینها همه آنچه در حوزه علوم انسانی قرار بگیرد در همین قبیل است و لذاست که فهم ما نسبت به همه پدیده‌ها می‌شود نسبی و فهم خالص و ناب دیگر پیدا نمی‌شود این دیدگاه هرمنوتیکی است که اختصاص به متن هم ندارد و دنبال روش‌شناسی هم نیست که بگوید چه روشی باید برویم بلکه دنبال شناخت حقیقت فهم است این در حقیقت یک شعبه‌ای از همان معرفت‌شناسی و بحث شناخت می‌شود.

### نسبیت فهم، حاصل دیدگاه هرمنوتیک نسبیت‌گرا

اساس این دیدگاه و مهم‌ترین محصولش هم نسبیت فهم است و در نتیجه عدم امکان دسترسی به قصد مؤلف و به معنای واقعی متن است این دو تا خیال و خواب را باید واقعاً کنار گذاشت یعنی نمی‌شود خواب این را دید که مقصود مؤلف را ما بفهمیم یا معنای واحد استانداردی را از متن بیاوریم بیرون مقصود مؤلف که اصلاً مؤلف مرده است و بگذار کنار معنای متن هم هیچ‌وقت خودش را به تمام و کمال عریان نمی‌کند برای کسی همیشه آمیخته است با آن پیش‌فرض‌ها و سؤالات و پرسش‌های قبلی و انتظارات و توقعاتی که کسی از این متن دارد و از پدیده‌های دیگر انسانی که متنی است مانند میراث فرهنگی تاریخ بشر آن تیپ شخصیتی افراد این رفتارهایی که در حوزه علوم اقتصادی سیاسی اجتماعی و اینها مورد تحلیل قرار می‌گیرد و می‌خواهد قاعده‌مند بشود این بر خلاف کهکشان‌ها و ستارگان و ذرات عالم است که قاعده‌مند می‌شود به صورت روشن و اینها هر چه ما درباره‌اش بگوییم یک چیز نسبی این‌جوری است و نتیجه این، نسبیت فهم است پلورالیزم است پلورالیزمی که می‌گوید همه قرائت‌ها درست است ما نمی‌توانیم داوری بکنیم بین اینها و روشن هم هست که وقتی قرائت‌ها و روایت‌های به این معنای هرمنوتیکی گادامری می‌گوییم این غیر از اجتهادها است اجتهادها که ما در بین فقها داریم یا در علوم اسلامی داریم آن اولاً دسترسی به متن و متون را میسر می‌داند و فی‌الجمله می‌گوید ما در جاهایی همه مجتهدان به یک جا می‌رسند برای اینکه آنجا حقیقت کاملاً روشن است در سایر موارد هم می‌گوید علی‌الاصول می‌شود دسترسی پیدا کرد و فهم ضابطه‌مند است و همه اجتهادها در عرض هم نیستند و بین اینها هم یکی معتبر است و بقیه ممکن است معتبر نباشند و از این قبیل چیزها حرف‌هایی است که بین نظریه اجتهاد و نظریه قرائت‌ها وجود دارد.

ما در سه چهار جلسه سعی کردیم کلیات بحث را بیاوریم و از مجموعه منابعی که موجود است اگر بخواهیم دید کاملی از زاویه بحثمان ارائه بدهیم در این نکاتی است که می‌شود عرض کرد.

## نکته دوم: نسبیت حقیقت در نظر گادامر

نکته دیگری هم که می‌شود این را نکته نو گذاشت این است که این آقای گادامر و این نحله در حقیقت و فقه هم اینها نظر خاصی دارند می‌گویند حقیقت امر نسبی است طبعاً و صدق این گزاره‌ها به این نیست که مطابق با واقع و قصد مؤلف باشد یا یک معنای چیزی باشد صدق ما می‌گفتیم نظریه صدق خیلی رویش بحث شده حالا دو سه نظریه مهمش که این در همین درآمدی بر هرمنوتیک هم آمده قدیم ما می‌گفتیم صدق یک گزاره یعنی مطابقت با واقع و کذب یعنی عدم مطابقت با واقع بعضی‌ها هم می‌گفتند که سازگاری اجزای یک پدیده این می‌شود صدق و عدم سازگاری می‌شود کذب بعضی‌ها می‌گویند ... می‌گویند که مفید بودن یعنی صادق بودن و در عمل گرهی را باز می‌کند صادق است و الا کاذب است این در نکته دوم می‌گوید که حقیقت صدق یعنی آشکارشدگی متن در مقام فهم چون دسترسی به واقع که میسر نیست که بگوییم به واقع ما دسترسی پیدا می‌کنیم و لذا صدق یعنی اینکه این مفهوم را رد بشود و لذا درآن‌واحد هم همه این تفسیرها ثابت است از یک متن فهم‌های گوناگون همه‌اش صادق است برای اینکه همه اینها آشکار شده برای ما یعنی در اثر امتزاج و افق معنایی مفسر و متن آشکارشدگی پیدا کرده و لذا صدق همین است بیش از این دیگر ما چیزی به‌عنوان صدق و کذب و اینها نداریم این هم یک نکته‌ای است که در اینجا گفته شده که به اجمال به آن اشاره کردم خوب به‌این‌ترتیب ما از این بحث و تقریر این نظریه خارج می‌شویم و باید حالا این نظریه نسبیت‌گرا و ذهنیت گرا ... من وجه بررسی و مورد نقد قرار بدهیم در نقد این نقدهای متعددی است که من در مطالعه مثلاً بعضی کتاب‌های خود غربی‌ها و کتاب‌هایی که دوستانی نوشته‌اند و هر کدام از یک زاویه‌ای نقد کرده‌اند آنها را مهم‌ترهایش را برمی‌شماریم و بحث می‌کنیم.

## نکته سوم: اشکالات نظریه هرمنوتیک نسبیت‌گرا

چند نکته هم در پایان خودم عرض می‌کنم نقدهایی که ما آوردیم تو این کتاب‌هاست که می‌توانید ملاحظه بکنید هر کدام از این آقایان تفسیر خودشان را یک نقدهایی عرض کرده‌اند یکی آقای واعظی در همین کتابی درآمدی بر علم هرمنوتیک که هفت هشت نکته در نقد این نظریه ایشان دارد یکی هم نقدهایی است باز هفت هشت نکته است که باز آقای ربانی دارند در همین کتابشان منطق فهم دین هفت هشت ده نکته هم در آنجا است البته خیلی از این نکات با هم تداخل دارد ولی بله همان هرمنوتیک و منطق فهم دین است بعضی از نقدها است که از خود غربی‌ها در همین کتاب حلقه انتقادی که نقدهایی که خود غربی‌ها بر این داشتند و همین‌طور نقدهایی که در همین کتاب درآمدی بر هرمنوتیک آخرش وقتی نظریه بتی و هرش را توضیح می‌دهد نقل‌های ایشان را هم ذکر می‌کند هم آنجا آمده و هم در حلقه انتقادی آمده نقدهایی که خود غربی‌ها بر این نظریه داشتند هم در حلقه انتقادی آمده هم در پایان کتاب درآمدی بر هرمنوتیک آمده یک کتابی آقای خسرو پناه دارد این همان کتابی است که پایان‌نامه‌اش بود که خود من هم داورش بودم و همین کتاب کلام جدید است که آقای خسرو پناه دارد آنجا چهار پنج تا نقدی آنجا آورده و یک کتابی است به نام تعدد روایت‌ها مال آقای مصباح است سخنرانی ایشان است که شما برای ما خریدید آنجا هم دو تا نقد وجود دارد خیلی گذرا و یک کتاب دیگر هم که اسمش را به‌طور کامل نیاوردم آقای حسین زاده است که این هم شما برای من خریدی آن هم خیلی منقح است چند تا نکته آورده که اسمش را حالا من ندارم از انتشارات همین مؤسسه امام خمینی است البته من همه‌اش را مطالعه کردم یک بخشی دارد که بعضی انتقادها هم آنجا آمده تازه من مراجعه نکرده‌ام کتاب‌های بابک احمدی در هرمنوتیک آنجا هم آن ساختار و تأویل متن است یکی هم هرمنوتیک مدرن است این کتاب را من جدید ندیدم آنجا هم بعضی نقدها آمده که باید ببینیم حالا هرمنوتیک مدرنش را نداشتیم هرمنوتیک آقای بابک احمدی علم هرمنوتیک ... ریچارد هست که باز من آن را ندیدم آقای سبحانی هم یک کتابی دارند کلام جدید البته فکر می‌کنم عمده نقدهایی که وجود دارد تو همین‌ها عرض شد پانزده تا بشود که مجموعه اینهاست و اینها را یکی‌یکی بررسی می‌کنیم تا ببینیم خود ما چی بگوییم

## اشکال اول: تناقض درونی

خوب اولین نقدی که می‌شود به این امر متوجه کرد و این نقدی است که اختصاص به ما ندارد در خود غربی‌ها هم این نقد مطرح بوده نسبت به گادامر و این نظریه تقریباً همه دوستان و کسانی که راجع به این چیزی نوشته‌اند این مطلب را به نحوی آورده‌اند آن نقد این است که این نظریه مبتلای به تناقض درونی است نظریه گادامر نهایتاً به این می‌رسد نسبیت فهم می‌گوید فهم این نظریه نسبیت فهم تناقض درونی دارد این تناقض درونی دارد یا حالت پارادوکسی کارد دارد مناقضه نما یا پارادوکسی کار در منطق مطرح شده که بعضی از قضایاست که در ذات خودش پارادوکسی یا تناقض نما دارد یا تعارض درونی دارد مثل آن قضیه‌ای که کسی بگوید که همه حرف‌های من دروغ است وقتی بگوید همه حرف‌های من دروغ است به این شکل باید بگوید یکی کلی بگوید هیچ استثنایی نخورد هر چه من می‌گویم دروغ است خوب آن‌وقت می‌گویند خود حرفت هم دروغ است یا دروغ نیست اگر این حرفش دروغ نباشد خوب این‌که گفته همه حرف‌هایم دروغ است معنا ندارد اگر این حرفت هم دروغ باشد معلوم می‌شود یک حرف راستی هم داری و لذا می‌گویند که یک قاعده کلی بی‌استثنایی نمی‌شود داشته باشیم که همه حرف‌ها کل خبری کاذب کل خبری و کل اخباری کاذب اگر بخواهیم یک قاعده قطعی جامع باشد این درش تناقض وجود دارد نمی‌شود کسی بگوید که این کل خبری کاذب با همین کلیت بدون هیچ قید نمی‌تواند باشد برای اینکه یا باید بگوییم خودش که شامل خودش نمی‌شود اگر خودش شامل خودش نشود پس یک استثنا وجود دارد اگر هم شامل خودش بشود باز حتماً باید استثنا قائل بشود درهرحال کل خبری کاذب بی‌هیچ قید و شرطی نمی‌تواند وجود داشته باشد حتماً یک قیدی باید داشته باشد این حکم عدل است و اگر بخواهد این جمله عام عام بی‌استثنا باشد تناقض درونی دارد برای خروج این تناقض درونی آنجا راه‌حل دارد راه‌حلش این است که می‌گوید که این قول خبری کاذب الا هذا آن‌وقت درست می‌شود مشکلی ندارد آنجا راه‌حل دارد حالا ما ببینید این تناقض درونی و حالت پارادوکسی کار از قدیم همیشه ما بحثمان با این غربی‌ها و با مارکسیست‌ها همیشه این بحث مطرح بود مارکسیست‌ها می‌گفتند که همه افکار بشر در حال دگرگونی است یکی از قواعد قطعی دیالکتیک و ماتریالیسم مارکسیستی این بود که ذهن انسان مادی است و فهم انسان مادی است و همه مادیات در حال تغییر و تحول است و لذا می‌گفت ذهن ما هم در حال تغییر و تحول است فهم ما هم در حال تغییر و تحول است آن‌وقت همان‌جا یک مچشان را می‌گرفتیم خود ادیان هم مطرح بوده می‌گوید این‌هایی که می‌گویید همه دین همه آراء و همه انظار و همه تئوری‌ها در حال تغییر و تحول است یکیش هم این تئوری است که می‌گوید همه چیز در حال تغییر و تحول است اگر همه چیز بدون هیچ قید و شرط در حال تغییر و تحول باشد پس خود این هم که می‌گوید همه اینها در حال تغییر و تحول است این هم ممکن است یک وقتی عوض بشود یعنی به شکلی که در حال تغییر و تحول نیست اگر خودش را شامل بشود پس نفی می‌شود خودش را شامل نشود پس شما یک مقدار پیدا کردید که چیزی و نظریه‌ای در حال تغییر و تحول نیست خوب همین کافی است برای اینکه آن قاعده کلی بشکند که همه چیز در حال تغییر و تحول است می‌گوییم نه یک چیزی هست که در حال تغییر و تحول نیست با خود این نظریه آن‌وقت می‌گوییم که خوب اگر یک چیزی هست ملاکش را پیدا بکنید ممکن است یک نظریه‌ای پیدا بشود عین این یک حالت مناقضه نما متناقض درونی این هست این اشکالی است که به اینها وارد می‌شود خوب نمی‌پذیرد اگر استثنا را بپذیرد اون دیگر امکان ندارد یک قانونی ثابت و ابدی باشد حتی ممکن است ... اجتماع نقیضین ممکن است در یک شرایطی این‌جور نباشد می‌گوید امکان ندارد یک چیزی تغییرناپذیر باشد ما می‌گوییم خود این حرفتان تغییرپذیر است یا تغییرناپذیر اگر شد تغییرناپذیر پس امکان دارد حالا که گفتید امکان دارد پس می‌توانید بحث بکنید ببینید ملاکش چیه معیارش چیه کلیتش می‌شود برده بشود حالا قواعد عقلی که القاعده العقلیه لا تخلف یعنی با همه قیودش که در نظر بگیریم معنا ندارد تخصیص بخورد خوب شما می‌گویید که این جمله تخصیص دارد اگر تخصیص دارد پس کلیت این‌جوری ندارد می‌شود ما می‌نشینیم بحث می‌کنیم یک چیز دیگری هم به شما نشان می‌دهیم و استدلال می‌کنیم می‌گوییم این هم تغییر نمی‌کند پس این‌جور نیست که هر چه محصول ذهن است حتماً تغییر پیدا بکند همین حرف خودش شکانده می‌شود البته این در حد فی‌الجمله است یعنی استدلال می‌آید هیمنه یک چیز را می‌شکند این چیزی است که در خیلی جاها مطرح می‌شود این مناقضه اشکال نقضی و مچ‌گیری که جمله شما تناقض درونی دارد و نمی‌تواند ثابت باشد در نظریه گادامر و هرمنوتیک ذهنیت گرا می‌آید چون این می‌گوید که همه فهم‌های ما چهارچوب تاریخی و زمانی دارد خوب ما می‌گوییم خود این نظریه که شما دارید ارائه می‌دهید یک فهمی است دیگر خود این هم مشمول شرایط تاریخی و اینها هست یا نیست اگر مشمول شرایط تاریخی باشد بله ممکن است یک وقتی شرایط محیطی تاریخی عوض بشود و این نظریه درست نباشد ما الان اصلاً کار به مؤلف نداریم می‌خواهیم بگوییم این فهمی که شما دارید این تحلیلی که شما دارید از فهم ارائه می‌دهید شما الان نظریه دادید نسبت به فهم بشر فهم بشر چه از متن نوشتاری گفتاری چه از سایر پدیده‌ها فهم بشر از پدیده‌های انسانی ما می‌گوییم خود این نظریه شما یک فهم بشری است خود این نظریه شما دارد ذهن بشر را تفسیر می‌کند خود این نسبی است نسبی است معنایش این است که نمی‌توانیم ما به‌طور کامل بگوییم این حرف درستی است این یک اشکالی است که هرش و خود متفکران غربی به گادامر و اینها متوجه کرده‌اند ببینید این را خودشان جواب داده‌اند تو همین حلقه انتقادی و اینها هم آمده می‌گوید ممکن است کسی بگوید من قبول دارم بله همین است من حرفی که می‌زنم در همین اندازه ارزش دارد بیش از این نمی‌گویم ارزش دارد این درواقع حرف ما را پذیرفتید دیگر یعنی نمی‌خواهید بگویید که این یک چیزی است که بر برگرد ندارد و نمی‌شود کاریش کرد و نمی‌شود عوضش کرد و جای مناقشه ندارد خوب بنشینیم بحث بکنیم دیگر ممکن است بگوییم ما به ذهنیتی رسیدیم که این حرف را نمی‌پذیریم این تفسیر را نمی‌پذیریم پس نظر ما هم باید درست باشد پس یک بنیان قطعی نهایی را شما نمی‌توانید ادعا بکنید اگر آن را بپذیرد خوب خیلی‌ها می‌پذیرند می‌گویند ما بله ما بیش از این نمی‌گوییم همین را می‌گوییم خوب اگر هم نپذیرد خوب نمی‌تواند نپذیرد باید این را بپذیرد این یک اشکال است که این اشکال در یک حدش درست است.

خوب آنها هم بعضی‌هایشان می‌گویند ما ادعایمان بیش از این نیست ادعای ما این است که ما می‌فهمیم تو این اوضاع‌واحوال فهم بشر از پدیده‌های انسانی نسبی است اگر این اندازه که ادعا داشته باشند خوب عیبی ندارد معلوم باشد حد و حدود ادعا این یک مطلب است که گفته شده و خود غربی‌ها هم گفته‌اند و ارزیابی ما هم همین است که می‌گوییم اگر طرف می‌گوید نه این خیلی قطعی و نهایی است این را نمی‌شود بگوییم ولی اگر بگوید نه همین هم نسبی است خوب حالا این یک حرف درواقع واقع‌بینانه‌ای است که ارزش نظریه را خیلی کاهش می‌دهد بالاخره نمی‌شود بگوییم این حرف یک حرف مطلق حق ابدی است این نظریه علمی ابدی این‌جوری نیست.

از لحاظ زمانی این یک اشکالی است که به نظر می‌آید وارد است به این شکلی که گفتیم و البته چیز جدیدی نیست که نویسندگان ما گفته باشند خود غربی‌ها هم به این توجه داشتند این نوع اشکال از قدیم بوده و توی حوزه با اندیشه‌های نسبیت‌گرای غربی همیشه این اشکال را ما داشتیم مرحوم علامه طباطبایی در جاهای مختلف اصول فلسفه و روش رئالیسمی نظریه‌ای را تو بحث‌های معرفت‌شناسی آورده بعد هم دیگران هم این حرف را آورده‌اند تو بعضی نوشته‌های آقای ملکیان تو فلسفه غربش و اینها می‌خواستند نوعی دفاع بکنند از این نظریه آخرین دفاعش همین است که شما دارید می‌گویید یعنی طرف می‌گوید بله من ادعایم همین اندازه است به‌هرحال این یک اشکال است.

این اشکال را من نمی‌خواهم اشکال دوم قرار بدهم یک تقریر دیگری هم می‌شود به این اشکال کرد یک تقریر از این اشکال مناقضه درونی بود که می‌گوید تقریر شما و تحلیل شما از فهم بشر.

## اشکال دوم: اشکال نقضی

تقریر دیگری از این اشکال این است که خوب خود شما این نظریه‌تان را به‌عنوان یک مؤلف دارید ارائه می‌دهید درست است خود گادامر یا هر متفکر دیگری این نظریه‌اش را که نمی‌تواند مستقیم به ما بفهماند او در قالب سخنرانی‌ها گفته‌ها نوشته‌ها این نظریه را اختراع کرده و این نظریه توسط دیگرانی خوانده می‌شود و فهمیده می‌شود یعنی همین ماها و هزاران نفری که این نظریه را خوانده‌اند و چی کرده‌اند شما نباید هیچ‌وقت انتظار داشته باشید که این نظریه شما که در اینجا هست به‌درستی از سوی دیگران فهمیده بشود و همه قرائت‌ها را از این نظریه شما باید بپذیرید ممکن است ما بگوییم که قرائت ما از دیدگاه گادامر این است یک قرائتی غیر از این ظاهری که گفته شد ارائه بدهیم چون شما فهم را ضابطه‌مند که نمی‌دانید حق مفسر هم در تفسیر و قرائت متون را محفوظ می‌دارید خوب ممکن است ما بیاییم بگوییم که فهم ما از این نظریه نسبیت فهم و تاریخی بودن و امتزاج افق معنایی و اینها فهم ما این است که مثلاً این تفسیر را ارائه بدهیم بگوییم که این در اصل معنای هستی و هسته معنای اصلی اون نه اون را می‌شود فهمید در تفسیر و ارائه آن ما امتزاج و افق معنایی داریم همانی که بعضی‌های دیگر قبول دارند بعضی هرمنوتیک دیگر می‌گویند که بله می‌گویند متن یک معنای ذاتی اولیه دارد آن فهمیده می‌شود ولی وقتی که بخواهیم آن متن معنا را شما یک فهم عمیق‌تری از آن به عمل بیاورید یا نسبتش را با سایر فهم‌ها مشخص بکنید اینجا است که ذهن مفسر هم آغشته می‌شود با آن ما ممکن است یک تفسیر و قرائت دیگری مثل این درباره نظر شما بدهیم شما نمی‌توانید بگویید که نه این درست نیست من اصلاً الان نشسته‌ام می‌گویم که آقا همه کسانی که آمده‌اند گادامر را و هرمنوتیک نسبیت‌گرا را این‌جوری معنا کرده‌اند همه‌شان بی‌خود می‌گویند من دارم می‌گویم این‌جوری می‌فهمم این را فهم من هم درست است با اصل دسترسی به آن نقطه اصلی معنا منافات نداشته باشد چون شما حق ندارید جلوی من را بگیرید اگر بگویید حق دارم آن‌وقت یک تناقض دیگری است که بعد عرض خواهیم کرد این دو تقریر از اشکال مناقضه‌ای است که می‌شود در اینجا وارد کرد که به نظر می‌آید اینجا وارد و درست است تا برویم به اشکالات دیگر این اشکالات را ما از همین منابعی که گفتیم می‌آوریم چند نکته را خودمان به آن اضافه می‌کنیم در ارزیابی‌ها هم نکاتی هم داریم که عرض می‌شود می‌خواهید ببینید تو همین منابعی است که عرض کردم جالب این است که اون می‌گوید که اتفاقاً هر چه فاصله بگیریم بهتر می‌شود فهمید این هم از نکات جالب گادامر است می‌گوید یکی از چیزهایی که فهم را از متن بهتر می‌کند فاصله زمانی است علتش این است که تفسیرهای زیادی پیدا می‌شود آنها هم کمک می‌کنند ابتدا آدم فکر می‌کند که اینجا باید نتیجه بگیرد این هم از آن اشکالاتی است که بعد می‌گوییم ولی خود این می‌گوید که فاصله زمانی کمک می‌کند به فهم بهتر ولی ما یک جوری تفسیر می‌کنیم که مثل اینکه شما می‌گویید در نمی‌آید من می‌خواستم بگویم که اشکال دوم است اشکال دوم هم بگیرید.